

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه

۱۲ اپریل ۲۰۲۴



یونس نگاه

سواد مکتبی و سواد مدرسه‌نی

امسال نیز میلیون‌ها کودک در سراسر افغانستان از مکتب محروم‌اند. جمع بزرگی به دلیل بسته بودن مکاتب و دانشگاه‌ها به‌روی دختران و کسانی نیز به علت فقر و ناامیدی، از درس و تحصیل محروم شده‌اند. عده قابل توجهی از کودکان ما به‌خاطر عقب‌ماندگی خانواده‌ها و آگاهی ناکافی از اهمیت سواد به مکتب نمی‌روند. برخی از توده مردم، اکثر مالاها و حتی اقلیتی از فارغان مکاتب و دانشگاه‌ها به اهمیت سواد مکتبی چندان آگاه نیستند. از این‌رو به عمق خطر بسته بودن مکاتب و مهندسی سیاسی نصاب پی نمی‌برند. آنان به تفاوت ساختاری و محتوایی آموزش مدرسه‌نی و مکتبی توجه ندارند و تصور می‌کنند که هسته اصلی سواد خطخوانی و خطنویسی است، و باقی چیزهایی که شاگردان در مکتب می‌خوانند مقدماتی صرف برای یادگیری مهارت‌های شغلی‌اند که اگر با تحصیلات عالی کامل نشوند، اثر تعیین‌کننده‌ای بر زندگی فردی و اجتماعی فارغان لایسه نخواهند گذاشت. در حالی که سواد مکتبی بسیار فراتر از خواندن و نوشتن خط است، و دوازده سال تعلیم مکتبی، اگر بدرستی انجام شود، آثار تربیتی، سیاسی و فرهنگی عمیقی بر فارغان می‌گذارد. به‌ویژه اگر تعلیم عمومی، پیوسته و بدون گسست نسلی باشد، طی چند نسل جامعه را کاملاً متحول می‌سازد. بی‌توجهی به این آثار تربیتی و فرهنگی سواد مکتبی سبب شده است که حتی بخشی از سیاست‌مداران غیرطالب و تحصیل‌کردگان کمترسیاسی در برابر مکتب‌سوزان و دشمنان معارف کرنش نشان دهند و حتی حاضر به همکاری و تعامل با آنان شوند. میدان اصلی مبارزه برای روشنایی، آزادی و رفاه، مکتب است. همه ما مسؤولیت داریم در این میدان با پایداری علیه تاریکی، استبداد و گرسنگی بایستیم.

طالبان دانسته و آشکار در برابر سواد مکتبی می‌جنگد. این گروه در نزدیک به سه سال حاکمیت برای تخریب هیچ بخشی از جامعه به اندازه معارف پول، وقت و نیرو صرف نکرده است. یکی از نیرنگ‌های طالبان معرفی سواد بدیل است. آنان مدرسه را جاگزین مکتب تبلیغ می‌کنند و ظاهراً گروهی از غیرطالب‌ها نیز این فریب را باور می‌کنند که اگر مکتب بسته و مدرسه گشوده باشد، یا اگر نصاب تعلیمی مکاتب با الگوی مدرسه‌نی «اصلاح» گردد، فقط شکل و شیوه

سوادآموزی و تعلیم تغییر می‌کند. اما چنین نیست. میان سواد مدرسه‌ای و سواد مکتبی تفاوت‌های ساختاری و محتوایی عمیقی وجود دارد.

سواد چیست؟

پیش از آن که از چندوچون سواد بنویسم، یادآور می‌شوم که دانش‌آموخته رشته تعلیم‌تربیه نیستم، پیداکوژی نخوانده‌ام و برای نوشتن این متن جز برای آشنائی با تعاریف جهانی از سواد، به منابع تخصصی، مراجعه نکرده‌ام. ولی از آنجا که کودکی و بخشی از نوجوانی را در مکتب‌خانه درس خوانده‌ام با نصاب مدرسه آشنائی نسبی دارم. پسان‌ها وقتی به مکتب رفتم، در سنی بودم که باید شامل صنف هفتم یا هشتم می‌شدم. با آن که تمام سال‌های کودکی و آغاز نوجوانی را نزد آخذن قریه درس خوانده بودم، به دلیل یک‌لنگه بودن سواد و نآشنائی‌ام با مضامینی که کودک را برای ورود به دوره متوسطه آماده می‌کند، در صنف سوم پذیرفته شدم، و مکتب را دیرتر و با سختی‌های بیشتر از کودکانی که نرمال درس می‌خوانند، تمام کردم. این تجربه شخصی سبب شده است که به جزئیات تفاوت سواد مدرسه و مکتب متوجه شوم.

باید یادآور شد که عده‌ای از فارغان مدارس بر اثر تلاش و خودآموزی به مدارج بالای علمی می‌رسند و از فارغان متوسط دانشگاه‌های افغانستان باسوادترند. اما روی سخن ما به‌سوی آن استثناها نیست.

نظام آموزشی معاصر که در افغانستان از زمان حبیب‌الله خان (اوایل قرن بیستم) رایج شده و به‌تدریج ارتقا و بهبود یافته، مثل بیشتر چیزهای عصری، وارداتی است. ما این نظام را از جهان صنعتی آن زمان کاپی کرده‌ایم تا بتوانیم صاحب صنعت، تولید، خدمات، فرهنگ و اجتماعی شویم که متمدنش می‌خوانند. از این‌رو نظام معارف و آموزش غیرمدرسه‌ای برای تغییر ایجاد شده است، نه حفظ وضعیت موجود. در حالی که مدرسه به گذشته تعهد دارد و از تغییر می‌ترسد. تفاوت بنیادی این دو نظام آموزشی از نگاه‌شان به زمان و مسیری که جامعه بپیماید یا نپیماید ریشه می‌گیرد. نظام معارف عصری با هدف ایجاد و مدیریت تغییر خلق شده است. این هدف کلی را به سه جزء سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تقسیم و مرور می‌کنیم.

۱. **هدف سیاسی:** نظام آموزشی مکتبی وسیله سیاسی برای «ملت‌سازی» است. کودکان ساکن در یک کشور، نصاب واحدی را می‌خوانند که در آن هویت سیاسی و فرهنگی مشخص ترویج می‌شود، معیارهای مشترک شهروندی معرفی می‌گردد، و زبان سیاسی‌ملی ترویج و تقویت می‌شود. از سوی دیگر تلاش صورت می‌گیرد تا نفوس کشور با معیارهای پذیرفته‌شده جهانی برای کار، تجارت و سیاست عیار گردند. در واقع نصاب آموزشی ابزاری برای هم‌سان‌سازی آدم‌ها در دو سطح ملی و جهانی است. در دهه‌های اخیر، جهان شاهد اصلاحاتی در جنبه‌های سیاسی نصاب بوده است. از جمله برای تنوع فرهنگی و حفظ/رشد زبان‌های محلی در قلمرو نصاب‌های ملی تلاش صورت می‌گیرد. افغانستان از این جهت عقب‌مانده و نصاب تعلیمی‌اش هنوز عمدتاً بر یک‌رنگ‌سازی فرهنگی، سیاسی و زبانی تأکید دارد.

۲. **هدف اقتصادی:** نصاب آموزشی معاصر به افراد همچون نیروی کار می‌بیند. تلاش می‌شود تا انسان‌ها با گذر از دوره‌های مکتب و دانشگاه نیروی ماهر شوند و آماده کار مؤثر در کارخانه‌ها، مؤسسات، ادارات و بازارها گردند. خشت بنای نصاب تعلیمی معاصر در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، برای اهداف اقتصادی، در جهان غرب گذاشته شد. لذا، این محوری‌ترین هدف نصاب تعلیمی است. قبل از صنعتی شدن اروپا، تعلیم عمومی نبود و جز گروهی از نخبگان جامعه، دیگران آموزش رسمی نمی‌دیدند. وقتی نظام اجتماعی و اقتصادی متحول شد و فابریکه‌داران و صاحبان صنایع

به نیروی کار انبوه، آموزش دیده و انضباطپذیر نیازمند شدند، چاره کار را در معرفی نظام آموزشی دیدند که انسان‌ها را از پوسته فرهنگ روستائی بیرون کشیده و آماده کار در کارخانه‌ها و بازارهای نوظهور سازد. این نظام آموزشی لزوماً برای رفاه افراد و خانواده‌ها تنظیم نشده بود و افزایش آگاهی، ارتقای ظرفیت فردی و جمعی برای دفاع از حقوق و جلوگیری از استثمار هدف نبود، بلکه بانیان نظام تعلیم و تربیه عمومی می‌خواستند قبل از هرچیز بازدهی کار را افزایش دهند و افراد را کارگران ماهر و دستورپذیر تربیت کنند. آنان به کودکان و نوجوانان چون کارگران و سربازان آینده می‌دیدند. از این‌رو انضباط، ادغام و هم‌رنگی فرهنگی، دستورپذیری، و کسب مهارت مورد نیاز بازار بازدهی اصلی نظام تعلیمی مدرن پنداشته می‌شد. با گذشت زمان، به‌خصوص بعد از جنگ جهانی دوم، تعلیم عمومی‌تر شد و در شکل‌گیری فرهنگ و بازار نسبتاً همسان جهانی یاری رساند. تا جایی که اکنون سوادآموزی شرط اساسی زندگی فعال و مؤثر در هر گوشه جهان شده است، و جوامع بدون سواد قادر نیستند نان و آب خود را تهیه کنند و در رقابت‌های منطقه‌ئی و جهانی جایگاهی بیابند.

۳. **هدف علمی و فرهنگی:** در دو هدفی که ذکر شد، متعلم چون ابزار است و حاکمان/دولت‌ها برای مهندسی اذهان آنان از نصاب بهره می‌گیرند. این که مهندسی سیاسی و اقتصادی حتی اگر به قصد ملت‌سازی و رشد اقتصادی باشد، چقدر به خیر انسان تمام می‌شود مورد منازعه بوده، و فیلسوفان و سیاستمداران در دفاع و علیه آن استدلال‌هایی دارند. ولی در نصاب تعلیمی مکاتب و دانشگاه‌ها محتوای علمی و فرهنگی حاصل از هزاران سال تلاش محققان، دانشمندان و جوامع نهفته است. این جنبه‌های نصاب، ذهن آدم‌ها را به ابزاری برای شناخت، اندیشیدن و آگاه‌شدن مجهز می‌کند. آنان را در شناخت خود، اجتماع و طبیعت یاری می‌رساند. عصاره دانش در تاریخ، فلسفه، ریاضیات، فزیک، بیولوژی، کیمیا، هنر، ادبیات و... به کودکان و نوجوانان در دوازده سال مکتب تدریس می‌شود و پس از آن در دانشگاه‌ها تخصصی‌تر آموزش داده می‌شود.

یونسکو در سال ۲۰۱۷، سواد را «توانائی تشخیص، درک، تفسیر، ایجاد، محاسبه و بیان {کتبی}» تعریف کرده است. در این تعریف برای سواد چند سطح در نظر گرفته شده است. نخست این که آدم باسواد می‌تواند نشانه‌های کتبی (به حروف، اعداد، اشکال و گراف‌ها) را تشخیص دهد. ولی تشخیص کافی نیست، باید آن را درک و تفسیر کند. درک و تفسیر هم کافی نیست. آدم باسواد باید به کمک آن نشانه‌ها (حروف، اعداد، اشکال و گراف‌ها) بتواند متون مکتوب ایجاد کند. تنها ایجاد متن هم کافی نیست. باید این ایجاد برای دیگران قابل‌فهم باشد. یعنی از فرد باسواد انتظار می‌رود تا ایده‌ها، آموخته‌ها و پیام‌ها را معیاری و روشن به دیگران انتقال دهد.

تجهیز کودکان و نوجوانان به این توانائی‌ها، نتایج علمی و فرهنگی فراتر از نقشه‌های شرکت‌ها و دولت‌ها دارد. فارغان مدارس مجهز به این توانائی‌ها نمی‌شوند، چرا که نصاب تعلیمی مکتب با مدرسه تفاوت‌های ساختاری و محتوایی بنیادی دارد.

الف- تفاوت ساختار سواد مکتبی و مدرسه‌ئی

نصاب تعلیمی مکاتب برای کسب حداقل سواد تنظیم شده است. از این‌رو در خیلی از کشورها تعلیم تا صنف دوازدهم رایگان، و در برخی کشورها اجباری است. برای آن که فردی به زندگی در جامعه مدرن آماده شود، باید مکتب بخواند. در برخی کشورها سواد عمومی تا صنف نهم کاهش یافته و پس از آن نصاب حرفه‌ئی و تخصصی‌تر می‌شود. اما، در هر حال، تا وقتی سند فراغت دوازدهم را به‌دست نیاوریم، در چشم جوامع، نهادها و نظام‌های کنونی جهان باسواد نمی‌نماییم.

نصاب به شاخه‌ها و مضامین گوناگون تقسیم می‌شود، ولی در مجموع می‌توان این دوازده سال سوادآموزی را به چند بخش اصلی دسته‌بندی کنیم: نخست؛ سواد خواندن و نوشتن حروف و ترکیب آن‌ها (کلمه، جمله، پراگراف و مقاله). دوم؛ سواد خواندن و نوشتن اعداد و ترکیب آن‌ها (حساب و ریاضی). سوم؛ خواندن و نوشتن خطوط و اشکال و ترکیب آن‌ها (تصاویر، گراف‌ها، اشکال هندسی و نشانه‌های قراردادی غیر عددی و غیرحروفی).

انسان‌ها در گذشته‌ها نیز به این سه طریق مذاکره و تبادل اطلاعات می‌کرده‌اند، ولی تنها در دنیای مدرن و نصاب آموزشی عصری آموزش سواد به این‌گونه نظام‌مند و عمومی شده است. اکنون ما در تمام عرصه‌های زندگی به حداقل سواد حروفی، عددی، هندسی و تصویری نیاز داریم. از همین‌رو کتاب مکاتب، خلاف کتاب‌های مدارس، صرفاً حروفی نیست، بلکه ترکیبی از حروف، اعداد و اشکال است. از سال اول مکتب، کودکان با الفبای این سه شیوه بیان آشنا می‌شوند و به‌مرور درک اشکال پیچیده این سه شیوه و استفاده از آن‌ها را می‌آموزند.

در کتاب‌های مدارس از این عبارات خبری نیست: جدول ذیل را خانه‌پری کنید. فلان رابطه را به شکل گراف ترسیم کنید. سؤال عبارتی ذیل را حل کنید. سود و زیان فلان معامله را محاسبه کنید. شیب فلان سطح را محاسبه کنید.

در مدارس سنتی سواد تنها به آشنائی با حروف و کلمات محدود است. اما در سواد حروفی نیز میان نظام مدرسه‌ای و نظام مکتبی تفاوت کیفی وجود دارد. در مدرسه، آموختن بر از برکردن متن در حدی که در بازگفتن روان شفاهی آن توانا شوید، متمرکز است. بازنویسی و بیان کتبی آموخته‌ها در بالاترین سطوح تعلیمات مدرسه‌ای رایج است، ولی در سطوح ابتدائی و متوسطه جدی گرفته نمی‌شود. در مکتب ارتقای ظرفیت بیان شفاهی و کتبی هر دو مهم است، ولی پله بیان کتبی سنگین‌تر است. از میان فارغان مکتب، افراد خوش‌بیانی فاقد توانائی نوشتن، باسواد پذیرفته نمی‌شوند. از شاگرد مکتب انتظار می‌رود که آموخته‌هایش را به‌صورت کتبی بازپس دهد. از این‌رو امتحان در مکاتب کمتر شفاهی و بیشتر کتبی است. در مدارس به عکس است. تأکید مدرسه بر مهارت گفتاری ناشی از کارکرد تبلیغی مدرسه است. نظام مدرسه‌ای برای تربیت مبلغان و مدرسان مذهبی ساخته شده است، و در آن برای توده مردم، صحبت متقابل، ارتقای ظرفیت کار و معامله در افراد جامعه جائی نیست. درحالی که مکتب برای تجهیز انسان عادی برای کار مولد، تماس آسان، و بحث مؤثر ساخته شده است.

درعین حال، شاگرد مکتب از آغاز تشویق به تولید متن و ایده می‌شود و هرچه زودتر کودک از مرحله تقلید صرف عبور کند، موفق‌تر ارزیابی می‌گردد. از همین‌رو از شاگرد صنف سوم مکتب انتظار می‌رود که مقاله بنویسد. ولی طالب مدرسه سال‌ها مشغول قرائت و بازگویی طوطی‌وار متونی «کامل» است.

ب- تفاوت محتوایی سواد مکتبی و مدرسه‌ای

تأکید بر توانائی در بیان افکار و ایده‌های خود، نه آنچه از کتاب‌ها آموخته‌ایم، در نظام آموزشی مدرن مهم است. آدم باسواد مکتبی باید بتواند دریافت‌های حسی، عقلی، و فکری خود را به سه شکل مکتوب (حروفی، عددی، هندسی-ترسیمی) بیان کند. در حالی که حتی مجتهدان مدرسه‌ای اجازه ندارند از حدود تعیین‌شده در متون اصلی و نظام مدرسه‌ای برای بیان افکار و مشاهدات‌شان فراتر بگذارند، چه رسد به طالبان مبتدی، و مولوی‌ها و شیوخ متوسط.

در سواد مدرسه‌ای، کودکان و نوجوانان با نظامی روبه‌رویند که در آن گذشته‌ها تقدیس و جهان، روبه‌زوال خوانده می‌شود. در آن نظام تغییر تقبیح می‌شود و به کودکان مهارت جلوگیری از تحول، جنگیدن با تفاوت‌ها و تنوع‌ها آموخته می‌شود. در آن نظام آموزشی فرض بر این است که مأموریت اصلی انسان آموختن عبادت و تقلید از شیوه‌های زندگی گذشتگان است. علم در مدرسه پدیده قالب‌شده، فراانسانی و در انحصار برگزیدگان است. باقی آدم‌ها، به‌شمول ملاها،

مأمورند تا دستورات عالمان برگزیده‌ای را که در عصرهای «طلائی» گذشته زندگی می‌کرده‌اند یا اکنون در جایگاه استثنائی اجتهاد و شیخی قرار دارند، اجراء کنند. در آن نظام پرسش و جست و جو جز با هدف کسب مهارت بندگی و پیروی استقبال نمی‌شود. نقش محوری عبادت و تقلید در نظام تعلیمی مدرسه‌ئی سبب شده است حاکمان تربیت‌شده در مدارس، با تمام این‌همه قراین و شواهد آشکار، ضرورت آموزش استوار بر تجربه و شناخت را درک نکنند و اهمیت تعلیمات عمومی عصری برای ساختن دولت، برقراری نظام سیاسی و فرهنگی، و استقرار اقتصادی را نادیده بگیرند. در چنین حال، مرش ده‌ها هزار ملای مجهز به توهم سواد به جان اداره، سیاست و تعلیم پیامدی جز عقب‌ماندگی ویرانی نخواهد داشت. طالبان در نزدیک به سه سال حاکمیت، ده‌ها هزار مولوی و ملای فارغ از مدارس سنتی را سند تحصیلی داده‌اند. به‌طور نمونه، کمتر از یک ماه پیش از شروع سال تعلیمی ۱۴۰۳ حدود ۵۱ هزار تن فارغان مدارس سنتی در امتحان عمومی تعیین سوئی ماستری شرکت کردند. اگر به‌فرض نصف اینان سند ماستری بگیرند، ۲۵ هزار تن می‌شوند. آنانی که از جمع ۵۱ هزار نفر سند ماستری نمی‌گیرند، قبلاً صاحب درجه لیسانس شناخته‌اند. آن‌عه ملاحاتی که آشکارا از مبارزه با سواد مکتبی سخن می‌گویند، با اشتراک در امتحان سوئی ملای، از نظام تحصیلی غیرمدرسه‌ئی سند فراغت گرفته خود را لیسانسه و ماستر جا می‌زنند، شبیه بازیگران بزکشی‌اند که سند اشتراک در رقابت فوتبال یا شطرنج بگیرند. آنان در بهترین حال در لحظه‌های نخست از بازی حذف می‌شوند، ولی اگر مدیریت میدان را غصب کرده باشند، آن‌گاه بازی شطرنج را به دوازده‌بزرگ و میدان فوتبال را به عرصه بزکشی بدل خواهند کرد.

انسان متوسط مکتب و دانشگاه‌خوانده با انسان متوسط مدرسه‌دیده چون آدم‌های دو عصر، متفاوتند. در مکتب تلاش می‌شود کودکان با ابزار تجربه و تحقیق مجهز گردند، درحالی که در مدرسه اطاعت و تقلید آموخته می‌شود. در نظام مکتبی دانش با مقیاس‌ها و تجارب امروزی سنجیده و اصلاح می‌گردد. دانش‌آموزان تشویق به تفکر، ابتکار، ایجاد و تغییر می‌شوند. در مدرسه نام خلاقیت را بدعت گذاشته‌اند و هرگونه عدول از متون اصلی را مجازات می‌کنند. اما در مکتب و دانشگاه به نبرد فراخواندن متون اولیه مأموریت اصلی شاگردان و محصلان موفق است، و هرکسی که فرضیه، قاعده و اصل علمی را به نبرد فرا خواند با عناوین نابغه، مخترع و دانشمند تمجید می‌شود.